

فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره سی و دوم، بهار ۱۳۹۳: ۲۷-۵۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۲/۲۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۱/۰۷

بازخوانی گفتارهای شمس تبریزی از دیدگاه زبان‌شناسی و نقد مدرن

منظر سلطانی*

نفیسه مرادی**

چکیده

از شمس‌الدین محمد تبریزی، عارف بزرگ قرن هفتم، تنها گفتارهایی باقی مانده است که شاگردان او به شکل اثر مکتوب «مقالات شمس تبریزی» درآورده‌اند. لیکن از آنجا که شاگردان وی قداستی خاص برای سخنان شمس قائل بوده‌اند، در بیشتر موارد آنچه را که او می‌گفته عیناً می‌نوشته‌اند و این سبب شده تا زبان مقالات بسیار نزدیک به زبان گفتار باشد. با بررسی متن مقالات و در واقع بررسی شیوه گفتار شمس، درمی‌یابیم که وی با ساختار شکنی نحوی و زبانی و بهره‌گیری از امکانات فرازبانی، اثری منحصر به فرد ارائه کرده است که نوعی تفکر جهانی و انسانی را مطرح می‌کند و در حصار زمان و مکان نمی‌گنجد؛ تا آنجا که به گفته خود او، مخاطب آن شاید سال‌ها پس از او، پا به عرصه حیات گذارد. تکنیک‌ها و شگردهایی که شمس در گفتارهای خود برای ارتباط با مخاطب و بازسازی تجربه‌های شهودی عارفانه خود به کار می‌گیرد، امروزه مورد بحث منتقدان ادبی، زبان‌شناسان و محققان حوزه هرمنوتیک مدرن است. این مقاله با بررسی متن مقالات و مقایسه نظریات مطرح شده توسط شمس به‌ویژه در باب لفظ و معنا و همچنین با تحلیل ساختار شکنی‌های نحوی و زبانی نثر مقالات و تطبیق آنها با نظریات زبان‌شناسان معاصر، به تبیین این موضوع خواهد پرداخت که شمس، عارف و متفکری پیشرو در ادبیات عرفانی بوده است که با نبوغ ادبی و بی‌مانند خویش، اثری فراتر از زمان و مکان پدید آورده است. اثری که قابلیت بازخوانی در فضای علوم ادبی جدید را دارد و بسیاری از تئوری‌های زبان‌شناسان را در برمی‌گیرد.

واژه‌های کلیدی: شمس تبریزی، مقالات، معنی، هرمنوتیک، مختصات زبانی.

Soltani53@yahoo.com

nafiseh.moradi@gmail.com

* نویسنده مسئول: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه خوارزمی

** دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه الزهراء (س)

مقدمه

بررسی تحلیلی و دقیق مقالات شمس از چند جهت از ضرورت‌های حوزه پژوهش‌های ادبی است. با وجود حرف‌ها و بحث‌های بسیار درباره زندگانی مولانا و شمس، شخصیت شمس و چگونگی سیر تحول روحانی مولانا پس از دیدار با او، همچنان در هاله‌ای از ابهام است. در آثار مولانا (مثنوی معنوی، دیوان شمس و فیه‌مافیه) و سلطان ولد، همچنین در رساله سپهسالار و مناقب‌العارفین احمد افلاکی، از شمس تبریزی سخن بسیار گفته شده است. اما آنچه بیش از همه این آثار نمایانگر شخصیت شمس است، سخنان خود اوست که حالات روحی، تجربه‌های روحانی و رفتارهای اجتماعی او را به تصویر می‌کشد.

شناخت بهتر و کامل‌تر شخصیت شمس و اثر او، درک عمیق‌تری از آثار مولانا را نیز به دست می‌دهد. آثار مولانا، بازتاب شخصیت و تجربه‌های عرفانی شمس است و شمس، الهام‌بخش مولانا در آفرینش آنها بوده است. از طرفی شمس خود به این نکته بارها اشاره کرده است که سال‌ها در انتظار هم‌صحبتی با مولانا بوده و از شوق دیدار او به سخن آمده است. از این‌رو درک مفاهیم والای آثار هر یک از این دو عارف، وابسته به دیگری است. دلیل دیگری که به موجب آن، تحقیق درباره شخصیت شمس امری ضروری محسوب می‌شود، این است که چه بسا خواننده‌ای تأثیری را که مولانا از حضور شمس پذیرفته، دریابد و با درک عمیق معنای مقالات و همسویی با روح خالق آن، خود را به فضای فکری و روحی آن نزدیک کند و هر چه بیشتر از این سرچشمه معرفتی بهره‌مند گردد.

پیشینه تحقیق

در تحقیقات انجام شده درباره نثر عرفانی، کمتر به مقالات شمس پرداخته شده است و آنجا که از او سخن گفته‌اند، بیشتر در باب حضور او در برهه‌ای از زندگانی مولانا جلال‌الدین و تأثیر او بر مولانا است و در واقع محور بحث، مولانا بوده است، نه شمس. با وجود این در مقالاتی اندک، به زندگانی و مقالات شمس پرداخته شده که در ادامه به آنها می‌پردازیم. در مجموعه مقالات همایش بزرگداشت شمس تبریزی که در سال

۱۳۷۸، نشر انجمن آثار و مفاخر فرهنگی به چاپ رسانده، سه مقاله مرتبط با موضوع این مقاله وجود دارد: «ویژگی‌های ساختاری مقالات شمس» (عفت مستشارنیا)، «تلقی شمس تبریزی از زبان» (محمدرضا صرفی) و «ابهام هنری در سخن شمس تبریزی» (مریم خلیلی جهان‌تیغ).

در مقاله اول، به ساختار زبانی نثر مقالات پرداخته شده است و مواردی از جمله دگرگونی واکها، ساختمان افعال، پیشوندها و پسوندها، صفت‌ها و ضمائر، ساختمان جملات و... در نثر مقالات بررسی شده است. مقاله دوم، نگاه شمس به زبان و تأکید او بر این مطلب که زبان قابلیت بیان تجربه‌های عرفانی را ندارد، بررسی می‌کند و نظر شمس را در مورد زبان با دیدگاه سایر عرفا مقایسه می‌کند. در مقاله سوم، نویسنده راز زیبایی مقالات را در ابهام نثر آن می‌داند و شواهدی بسیار از نثر مقالات برای اثبات وجود این ابهام برمی‌شمارد.

همچنین در شماره ۳۳ ماهنامه پژوهشی حافظ در سال ۱۳۸۵، مقاله‌ای با عنوان «سوررئالیسم و مقالات شمس تبریزی» از دکتر عصمت اسماعیلی و مونا علی‌مددی به چاپ رسیده است که در این مقاله، نویسندگان، هفت مؤلفه برای ادبیات سوررئالیستی برشمرده‌اند و برای هر کدام از این مؤلفه‌ها، شواهدی از مقالات شمس ذکر کرده‌اند و به این ترتیب مقالات را در ردیف آثار سوررئالیست دانسته‌اند.

در سال ۱۳۸۶، پایان‌نامه‌ای با عنوان «مقالات شمس تبریزی با رویکردی بر ادبیات پست‌مدرن و جریان سیال ذهن» ارائه شده است که در آن کاربردهای خاص نحوی و دستوری در مقالات مورد توجه قرار گرفته است و با بررسی کارکرد خاص افعال و واژگان، رد پای جریان سیال ذهن و عناصر ادبیات پست‌مدرن در متن نشان داده شده است.

نویسندگان مقاله حاضر کوشیده‌اند که هر دو وجه زبانی (ساختار زبانی نثر و کاربردهای متمایز نحوی و دستوری) و فرازبانی نثر مقالات را بررسی کنند. در این مقاله، تئوری‌های شمس تبریزی درباره لفظ و معنا و برخی مفاهیم دیگر با سخن‌های نظریه‌پردازان معاصر مقایسه شده و همانندی مباحث مطرح شده نشان داده شده است. بدین ترتیب جایگاه مقالات شمس تبریزی به عنوان اثری خلاقانه و بی‌مانند و البته

۳۰ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و دوم، بهار ۱۳۹۳

فرازمانی و مکانی و اثری که بسیاری از تئوری‌های مطرح و مهم امروزی در حوزه زبان‌شناسی و نقد مدرن را در بر دارد، تبیین شده است.

شمس تبریزی کیست؟

شمس در مقالات خود را اینگونه معرفی می‌کند: «گفت بواب که تو کیستی؟ گفتم این مشکل است تا بیندیشم. بعد از آن می‌گویم که پیش از این روزگار، مردی بوده است بزرگ، نام او آدم. من از فرزندان اویم» (شمس‌الدین محمد تبریزی، ۱۳۸۵: ۷۰۸).

از این عبارت چنین برمی‌آید که شمس، شخصیتی اسطوره‌ای و به عبارتی فرازمانی و فرامکانی برای خود قائل بوده است. او وجود خود را دست نیافتنی و فراتر از درک و شناخت مردم زمانه‌اش می‌داند: «آن خطاط سه‌گون خط نبشتی: یکی او خواندی لا غیر، یکی هم او خواندی هم غیر، یکی نه او خواندی نه غیر او. آن منم که سخن گویم، نه من دائم و نه غیر من» (همان: ۲۷۲).

فریدون بن احمد سپهسالار که چهل سال در حلقهٔ مریدان درگاه مولانا و سلطان ولد بوده است، در دوران پیری‌اش رساله‌ای دربارهٔ زندگانی مولانا، به خواست یکی از یاران مولانا نوشته است و بخشی از آن را به توصیف شمس و احوال او و رابطهٔ او با مولانا اختصاص داده است. او در این رساله، شمس را «پادشاهی کامل مکمل، صاحب حال و قال، ذوالکشف، قطب همهٔ معشوقان جناب احدی و خاص‌الخاص بارگاه صمدی... مرجع اهل تحقیق... صاحب مشرب موسی^(ع) و سیرت عیسی^(ع) و اهل کتم کرامات» (سپهسالار، ۱۳۲۵: ۱۲۲-۱۲۳) توصیف می‌کند.

از دوران کودکی شمس جز آنچه در مقالات به آن اشاره شده است، چیزی در دست نیست؛ تولد او را به سال ۵۸۲ هـ. ق. تخمین زده‌اند. از گفتارهای شمس چنین برمی‌آید که او از دوران کودکی تفاوت خود با اطرافیانش را دریافته بود و این دریافت، او را دچار نوعی دیالکتیک احساسی کرده بود؛ احساس رنجش حاصل از عدم توانایی در ارتباط برقرار کردن با دیگران و در عین حال نوعی سرخوشی حاصل از تجربهٔ حالات خاص.

«از عهد خردکی، این داعی را واقع‌های عجب افتاده بود. کس از حال داعی واقف نی، پدر من از من واقف نی. می‌گفت: تو اولاً دیوانه نیستی. نمی‌دانم چه روش داری. تربیت ریاضت هم نیست و فلان نیست. گفتم: یک سخن از من بشنو... ای پدر، من دریا می‌بینم مرکب من شده است و وطن و حال من این است. اگر تو از منی یا من از توام، درآ در این دریا و اگر نه، برو بر مرغان خانگی!» (شمس‌الدین محمد تبریزی، ۱۳۸۵: ۷۷)

«پدر از من خبر نداشت. من در شهر خود غریب، پدر از من بیگانه. دلم از او می‌رمید. پنداشتمی که بر من خواهد افتاد. به لطف سخن می‌گفت. پنداشتم که مرا می‌زند، از خانه بیرون می‌کند.» (همان: ۷۴۰)

از استادان شمس، از سه تن نام برده‌اند؛ او مدتی در زادگاه خویش، در خدمت شیخ ابوبکر تبریزی سله‌باف، از مشایخ و پیران بزرگ شهر تبریز بوده است. همچنین مدتی در محضر رکن‌الدین سجاسی و بابا کمال خجندی بوده است. زمان حیات شمس، روزگار تضادها بوده است، روزگار اختلاف‌های طبقاتی، اختلاف و نزاع میان اقوام گوناگون در جامعه، میان هم‌کیشان و هم‌مسلمانان. روزگاری که بسیاری از مدعیان تصوف و عرفان اسلامی، طالب مسند قدرت بوده‌اند و دین‌داری آنها، دنیادارانه بوده است (افلاکی، ۱۳۶۲: ۶۲۸). همه اینها از عواملی هستند که احساس دل‌تنگی و تنهایی را در وجود شمس شدت می‌بخشند تا آنجا که به حضرت حق تضرع کرده و هم‌صحبت می‌طلبد.

«مرا به اولیای خود اختلاط ده و هم‌صحبت کن! به خواب دیدم که مرا گفتند که تو را با یک ولی هم‌صحبت کنیم. گفتم: کجاست آن ولی؟ شب دیگر دیدم که گفتند: در روم است» (شمس‌الدین محمد تبریزی، ۱۳۸۵: ۷۶۰).

مقالات شمس

از میان مواعظ و گفتارهای مولانا و یاران او، مجموعه‌هایی چون معارف سلطان‌العلماء، مقالات برهان‌الدین محقق ترمذی، فیه‌ما‌فیه مولانا و مقالات سلطان ولد، در روزگار خود ایشان به رشته‌ی تحریر درآمده است و تنها گفتارهای شمس تبریزی بوده که در زمان حیات او مکتوب نگشته و به دلیل آشفتگی بسیار نسخه‌ها و نامنسجم بودن مطالب آنها،

۳۲ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و دوم، بهار ۱۳۹۳

تا چندی پیش کسی به تصحیح آن نپرداخته بود. شمس، عادت و اعتقاد به نوشتن نداشته است. چنان که در مقالات آمده است: «من عادت نبشتم نداشته‌ام هرگز. سخن را چون نمی‌نویسم، در من می‌ماند و هر لحظه مرا روی دگر می‌دهد» (شمس‌الدین محمد تبریزی، ۱۳۸۵: ۲۲۵). او حتی شاگردانش را از بازگو کردن سخنانش پیش دیگران منع می‌کند و مایل است که مخاطبش را خود برگزیند:

«این وصیت یاد دارید که این سخن ما را بازگفتن نباشد. معامله کردن را شاید. هر چه افتاد، همه از بازگفتن سخن ما افتاد. هیچ بازگویید. اگر کسی بگوید، بگویید: سخنی شنیدیم خوش و جان‌افزا و لذیذ. چه بود؟ نتوانم بازگردانیدن. اگر تو را می‌باید، برو، بشنو. چون بیاید، من دانم. خواهیم، بگوییم - اگر لایق آن باشد - نخواهیم، نگوییم.» (همان: ۷۴۳).

با آنکه شمس خود به تدوین گفتارهای خود نپرداخته است، گفتار او در مقالات، به تمامی از زبان گوینده است و همواره از ضمیر اول شخص مفرد استفاده شده است. خواننده در هیچ بخشی از مقالات، حضور کاتب را احساس نمی‌کند و البته این بی‌واسطه سخن گفتن، بر تأثیر متن بر مخاطب می‌افزاید.

مجموعه سخنان شمس را در نسخه‌ای که سلطان ولد، فرزند مولانا، آن را تدوین کرده است، مقالات نامیده‌اند. در سرلوحه نسخه‌های دیگر، به عنوان‌هایی دیگر از قبیل «معارف» به جای کلمه مقالات برمی‌خوریم. کاتب یکی از نسخه‌ها که ادعا می‌کند آن را از روی متنی که در زمان حیات شمس نوشته شده و زمانی در دست مولانا بوده، نوشته است، مجموعه خود را با نام «اسرار شمس‌الدین تبریزی» معرفی می‌کند. مجموعه سخنان شمس تبریزی در میان مولویان با نام «خرقه شمس تبریزی» شناخته شده است (همان: ۳۹-۴۰).

مقالات شمس تبریزی برای اولین بار به تصحیح، تحشیه و مقدمه «احمد خوشنویس (عماد)» با مقدمه‌ای درباره زندگی و احوال شمس و استادان او در سال ۱۳۴۹ توسط مؤسسه مطبوعاتی عطایی به چاپ رسید. در این چاپ، گفتارهای شمس به طور پیوسته و بدون فصل‌بندی آمده است. حدود هفت سال بعد یعنی در سال ۱۳۵۶، بخشی از

مقالات شمس تبریزی، به تصحیح «محمدعلی موحد» به چاپ رسید و متن کامل مقالات در دو دفتر در سال ۱۳۶۹ منتشر شد.

در تصحیح محمدعلی موحد از مقالات شمس تبریزی، ابتدا توضیحاتی درباره زندگی شمس و شرح دیدار او با مولانا داده شده است و پس از بحث در مورد راز آشفته‌گی مقالات و نسخه‌های اساس و کمکی مورد استفاده مصحح، گفتارهای شمس در دو دفتر و در یک مجلد آورده شده است. بخش‌های نامفهوم و نامربوط با دیگر سخنان شمس در پایان هر دفتر با عنوان «اضافه‌ها، گسسته‌پاره‌ها» و پس از آن، تعلیقات و توضیحات هر دفتر آمده است.

آثار ادبی صوفیانه، گوناگونی و تنوع بسیار دارد؛ هم شامل نظم است و هم نثر. فلسفه، اخلاق، تاریخ، تفسیر، دعا و مناجات، حدیث و حتی موسیقی نیز در آنها دیده می‌شود. هم با قلمرو ذوق و روح و هم با دنیای عقل و فکر ارتباط دارد. نثر صوفیه گاه مثل شعر، سرشار از شور و جذبه و ذوق و عرفان است. آثاری چون تمهیدات عین‌الفضات و سوانح احمد غزالی، شعرهایی عارفانه در قالب کلام منشور هستند. معارف بهاء‌ولد، از حیث شیوه بیان، گاه ادب سوررئالیسم را به خاطر می‌آورد؛ زیرا نویسنده دست و زبان را در اختیار دل می‌گذارد، تا هر چه بر آن می‌گذرد، بر لفظ و بیان بیاورد. البته این اثر فقط با ذوق سر و کار ندارد، بلکه عقل و فکر را نیز به کار می‌گیرد و از این‌رو چیزی در سرحد ادبیات و فلسفه و آمیزه‌ای از هر دو است (زرین‌کوب، ۱۳۸۹: ۱۲۸-۱۳۰).

مقالات شمس، که مجموعه‌ای از گفتارهای خلاقانه و پراکنده این عارف شوریده است، محصول غلبه هیجانات روحی و سرگشتگی‌های شمس است که با درهم شکستن هنجارهای زبانی و نحوی، به کارگیری استعاره و مجاز و تمثیل، روگردانی از فرهنگ عامه، رک‌گویی و انتقاد و هجو بی‌پروا و گاه با طعنه و طنز، می‌کوشد به نوعی وحدت با مخاطب خویش رسد و او را با خود همسو و همراه سازد که البته این تلاش، خودآگاهانه نیست؛ بلکه برخاسته از روحیه هنجارگریز و سنت‌ستیز شمس است. او همچون یک نویسنده یا آفرینش‌گر ادبی، در پی زینت بخشیدن به اثر خود و یا جذب مخاطب نیست، بلکه آزادانه و بی‌اعتنا به هر گونه قیدی سخن می‌گوید و می‌داند که سخن او روزی مخاطب خود را خواهد یافت.

«چون گفتنی باشد و همه عالم از ریش من درآویزند که مگو، بگویم. و هرآینه، اگرچه بعد هزار سال باشد، این سخن به آن کس برسد که من خواسته باشم.» (شمس‌الدین محمد تبریزی، ۱۳۸۵: ۶۸۱).

بی‌پروایی او در سخن گفتن در موضعی که احساس نیاز به گفتن می‌کند تا حدی است که می‌گوید: «بیا تا در گوشت گویم: چون من می‌خواهم که کاری بکنم، اگر خدا مرا منع کند، نشنوم» (همان: ۷۳۹).

مختصات زبانی و معنایی مقالات شمس تبریزی

در بررسی متون ادبی، سبک‌شناسان می‌کوشند برای اثبات دریافت‌های شهودی و یا به عبارتی «برداشت‌های تأثرگرایانه» خوانندگان اثر، شواهد و دلایل زبان‌شناسانه ارائه دهند (فالر و دیگران، ۱۳۸۶: ۱۰۲). وقتی از مقالات شمس تبریزی سخن می‌گوییم و آن را در برداشتی کلی از اثر، نثری خلاقانه، پیشرو و متمایز از دیگر آثار ادب عرفانی درمی‌یابیم، باید برای تحقیق درباره درستی دریافت شهودی خود از اثر، به دنبال شواهد زبانی و فرازبانی در بافت متن باشیم. ویژگی‌های متمایزکننده مقالات از سایر آثار این حوزه را در دو بخش می‌توان بررسی کرد:

بررسی زبانی مقالات شمس

بیان مفاهیم صوفیانه و مضامین فراواقعی که در مقالات شمس به آن برمی‌خوریم، زبان مناسب خود را می‌طلبد. به بیان دیگر، ویژگی‌های دستوری یک اثر، نوع واژگان به کار گرفته شده در آن و نحوه چیدمان این واژگان در متن، ابزاری است در خدمت نویسنده و گوینده برای بیان هر چه بهتر و ملموس‌تر مقصود. هر چند عارفان بر این باورند که: «حرف، حجاب است و حجاب، حرف است» و «هر چیزی محبوس است در معنی خود و معنی آن محبوس است در اسم خود» (نویا، ۱۳۷۳: ۳۱۰)، با این همه «زبانی هست که از حرف زاده می‌شود و از زبان معیون و معلوم فراتر نمی‌رود و زبانی هم هست که در رؤیت است که فراتر از نطق (سخن‌گویی) و صمت (خاموشی) است» (همان: ۳۲۶) و زبان مقالات از حجاب زبان اول خارج شده و به مرتبه زبان دوم رسیده است. نثر

مقالات مصداقی است برای نظر «ابوزید» در باب فصاحت که می‌گوید: «فصاحت گفتار در تک‌تک واژه‌ها ظاهر نمی‌شود، بلکه حاصل چیدمان مخصوص واژه‌هاست» (ابوزید، ۱۳۸۰: ۲۲۶). با آنکه علاوه بر چینش، هر واژه باید صفتی داشته باشد، گاه این صفت، قرارداد همراه با ترکیب و چینش و گاه موقعیت و جایگاه آن واژه است (همان: ۲۶۷). با این حال در این باره «بین حقیقت و مجاز تفاوتی نیست و گاه مجاز از فصاحت بیشتری برخوردار است.» (همان: ۲۶۹)

شمس در مقالات، زبانی نامتعارف را عرضه می‌کند. دکتر پورنامداریان در بحث درباره شعر عرفانی و رفتار تازه با زبان در رابطه با اشعار مولانا، مطالبی را مطرح می‌کند که درباره گفتارهای مقالات شمس هم صدق می‌کند: «رفتار تازه با زبان در شعر کلاسیک فارسی تحت تأثیر تجربه‌های روحی و فردی و هیجان‌های شدید عاطفی در غزل‌های عارفانه رخ داد و به وسیله مولوی به کمال تشخیص خود رسید. این رفتار تازه با رکن معنی‌داری، زبان را در غزل‌های عارفانه به خصوص در بعضی از غزل‌های مولوی از اساس متزلزل کرد. در بسیاری از غزل‌های مولوی، زبان دیگر ابزار انتقال معنی نیست و وظیفه اصلی خود را که در چشم‌انداز شاعران کلاسیک، محدود به انتقال معنی معین و قابل فهمی بود، فرو نهاده است» (پورنامداریان، ۱۳۸۸: ۱۶۷). در مقالات شمس هم زبان به نوعی کارکرد معناداری و معنابخشی خود را فرو نهاده است، به نحوی که در موارد بسیار به نمونه‌هایی برمی‌خوریم که در آنها به نظر می‌رسد گوینده بیشتر در پی انتقال هیجان‌ات و تجربه‌های روحی خود است تا انتقال پیامی مشخص و معین به مخاطب. «بودلر»، چند دهه پیش از فرمالیست‌ها، بر این باور بود که راز هنر، یافتن زبانی است شخصی، ناآشنا و به شدت فردی و درونی. «شکلوفسکی» در مورد این راز بسیار ساده و روشن بحث کرده است. او بر این باور است که در زندگی هر روزه ما همه چیز متعارف و آشنا می‌شوند و منش خودکار می‌یابند. چون تازگی خود را از دست داده‌اند و ما به آنها عادت کرده‌ایم. چیزها، کنش‌ها و عقاید چون یکنواخت و تکراری شوند، خودکار نیز می‌شوند؛ یعنی چندان تأثیری بر نیروی سازنده فکر ما ندارند (احمدی، ۱۳۸۸: ۳۰۸).

۳۶ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و دوم، بهار ۱۳۹۳

شمس، با ساختار شکنی در حوزه زبان و معنا، از روند یکنواخت و تکراری تألیف متون عرفانی خارج می‌شود و به کارکردهایی از زبان توجه می‌کند که تا پیش از او به آنها کمتر توجه شده بود و در واقع به زبانی شخصی دست می‌یابد.

در مقالات شمس، واژگان و کارکردهای نحوی به کار رفته در هر بخش، متناسب با مفهومی است که شمس در پی القای آن به ذهن مخاطب خویش است و او، هر چند تحت غلبه تجربه‌های عارفانه ناخودآگاه خویش بوده، برای بازسازی آن تجربه‌ها برای شاگردانش، آگاهانه از ابزار زبانی بهره برده است.

در ادبیات پست‌مدرن نیز توجه خاصی به ویژگی‌های دستوری و نحوی آثار می‌شود. منتقدان پست‌مدرن هر یک به نوعی ساختارهای صرفی و نحوی آثار ادبی را مورد توجه قرار داده‌اند. با ایجاد تغییر در این ساختارها و کاربرد خاص آنها، می‌توان ابزاری برای بازتر شدن زبان و حرکت به سوی محدوده یک مفهوم یا فراتر رفتن از آن محدوده را فراهم کرد. «فرانسوا لیوتار» برای اولین بار به استفاده از ابزار دستوری برای ایجاد شدت^۱ در زبان توجه کرد. عنصر شدت‌بخش می‌تواند هر نوع کاربرد دستوری نامعمول را شامل شود؛ ترکیب‌های خاص و واژگانی که به نوعی مورد تأکید قرار می‌گیرند، حروف اضافه، قیدها و فعل‌ها، حروف ربط، اصوات و اصطلاحاتی که دلالت ضمنی بر وجود درد دارند، در مقوله شدت جای می‌گیرند. «ژیل دلوز» (فیلسوف فرانسوی) و «گتاری» (روان‌کاو فرانسوی) نشان دادند که عناصر شدت‌بخش در زبان گروه‌های اجتماعی اقلیت، کاربرد بیشتری دارد (بودریار و دیگران، ۱۳۷۴: ۲۲۵).

آثار غنی ادب عرفانی به طور عام و مقالات شمس به طور خاص، از امکانات زبانی خاصی بهره جسته‌اند که همان‌گونه که پیش از این گفته شد، امروزه مورد توجه فیلسوفان حوزه فلسفه زبان، زبان‌شناسان و منتقدان ادبی است. یکی از ویژگی‌های بارز مقالات، درهم شکستن برخی ساختارهای نحوی و کاربرد خاص انواع واژگان است که حاصل پریشان‌حالی، بیخودی و غلبه ناخودآگاه ذهن خالق مقالات است و در عین حال ابزاری در دست گوینده، تا بتواند تصویری واقعی از تجربه‌های فراواقعی ارائه دهد. این لحظه‌های پریشان‌حالی «که به تعبیر یونگ می‌توان آن را ناشی از ارتباط فرد با جهان

1. Intensity

گسترده‌ی اعماق روان یعنی لایه‌های ناآگاه و ناآگاه جمعی دانست، موجد شورانگیزترین آثار است که منطق ناآگاهی و سکر و مستی بر آن حاکم است» (پورنامداریان، ۱۳۶۴: ۱۰۰). در زیر به برخی ویژگی‌های دستوری متن و در واقع ساختارشنکی‌های زبانی که در بیان تجربیات لحظه‌های بیخودی عارف و متمایز ساختن این اثر از سایر متون صوفیانه نقش مهمی دارند، اشاره می‌کنیم:

۱- کوتاهی جمله‌ها: شمس به ایجاز در کلام معتقد است. کاربرد جمله‌های کوتاه با مفاهیم مستقل در مقالات آن قدر زیاد است که یادآور آثار منشور قرن‌های چهارم و پنجم است.

«زاهدی بود در کوه. او کوهی بود. آدمی نبود. آدمی بودی، میان آدمیان بودی که فهم دارند و وهم دارند، قابل معرفت خدای‌اند، در کوه چه می‌کرد؟ گل بود، جهت آن سوی سنگ میل می‌کرد. آدمی را با سنگ چه کار؟ میان ناس و تنها. در خلوت مباش و فرد باش!» (شمس‌الدین محمد تبریزی، ۱۳۸۵: ۷۲۱).

۲- جمله‌های پرسشی که اغلب از نوع استفهام انکاری هستند و به صورت محاوره‌ای در متن به کار رفته‌اند. بسامد این قبیل جمله‌ها در مقالات بسیار بالاست؛ به گونه‌ای که شاخصه‌ی سبکی آن محسوب می‌شود. در بیشتر موارد در اینگونه جمله‌ها از ادات پرسش استفاده نشده است و تنها از محتوای کلام متوجه نوع جمله می‌شویم که این ناشی از غلبه‌ی وجه گفتاری مقالات بر وجه نوشتاری آن است.

«تو چونی با این سخن [؟] خوشی [؟] همین خوش و بس [؟]» (همان:

۱۴۳)

«لی مع الله وقت دعوت است. در آن حال لی کجاست [؟] مع

کجاست [؟]» (همان: ۶۹۳)

«مرا در همه‌ی عالم یک دوست باشد، او را بی‌مراد کنم [؟] بشنوم مراد او،

نکنم [؟]» (همان: ۷۲۹).

۳- آوردن اجزای جمله پس از فعل: با آنکه در نثر این دوره فعل به عنوان رکن پایانی جمله شناخته شده است و با وجود کوتاهی جمله‌ها در مقالات، در بسیاری موارد

۳۸ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و دوم، بهار ۱۳۹۳
می‌بینیم که متمم و گاه دیگر اجزای جمله، پس از فعل آمده‌اند که این ویژگی می‌تواند ناشی از این باشد که کاتبان و شاگردان شمس، سخنان او را به همان شیوه گفتار می‌نوشته‌اند و شاید به جهت تقدسی که برای آن قائل بوده‌اند، از ایجاد کوچک‌ترین تغییری در حین مکتوب کردن گفته‌های او پرهیز کرده‌اند.

«بعضی را گشایش بود در رفتن، بعضی را گشایش بود در آمدن»

(شمس‌الدین محمد تبریزی، ۱۳۸۵: ۱۳۸)

«این مذهب سنیان نزدیک‌تر است به کار از مذهب معتزله» (همان: ۷۳۹)

«آخر آدمی بنگرد در خلاصه عزم خود» (همان: ۶۷۵)

«خدای را بندگانند پنهان» (همان: ۲۸۵)

۴- تکرار فعل: تکرار یک فعل در عبارت‌های پی‌درپی در نشر مقالات بسیار دیده می‌شود.

«من هیچ سجن ندیدم. همه خوشی دیدم. همه عزت دیدم. همه دولت دیدم» (همان:

۳۱۷).

«این بی‌خبران، این بی‌ذوقان، چه فسرده‌اند، چه مردودند، چه بی‌ذوقند»

(همان: ۲۸۵).

«بالای قرآن هیچ نیست. بالای کلام خدا هیچ نیست» (همان: ۱۸۴).

۵- ساختن صفت تفضیلی از اسم خاص (مرتضایی، ۱۳۸۹: ۵۷).

«اگرچه شمشیر هندی بود، سنگ از او هندی‌تر بود. موسی از فرعون،

فرعون‌تر بود. آن ولی بود، اما این از او ولی‌تر بود.» (شمس‌الدین محمد تبریزی،

۱۳۸۵: ۱۷۶)

۶- بسامد بالای پسوند «ک» در معنای تحقیر و تصغیر (مرتضایی، ۱۳۸۹: ۵۸): استفاده

از کلماتی با پسوند «ک» برای خواندن مخاطبی خاص و در جهت کوچک شمردن او، حاکی از تندخویی شمس و ناخشنودی او از سطح ادراک مردم روزگارش است. او در گفتارهایش بارها از ناهمی مردم زمانه نزد مولانا و دیگر دوستانش شکایت می‌کند.

«خوش کافرکی بود شهاب...» (شمس‌الدین محمد تبریزی، ۱۳۸۵: ۶۹۷)

«شش جهت نور خداست. فلسفیک مانده است بالای هفت فلک، میان

فضا و خلا» (شمس‌الدین محمد تبریزی، ۱۳۸۵: ۷۲۶).

۷- کاربرد فراوان ماضی نقلی و ماضی التزامی: کاربرد افعال ماضی نقلی و یا التزامی در جایی که می‌توان از فعل مضارع استفاده کرد، ذهن خواننده را در فضایی خارج از ابعاد مکانی و زمانی شناخته شده‌ او قرار داده و به نوعی عدم قطعیت وقوع فعلی را در زمانی غیر واقعی به تصویر می‌کشد. افعالی که به پویایی و سیال بودن معنای جملات کمک می‌کنند، در مقالات و به ویژه در آغاز حکایت‌ها بسیار به کار رفته است؛

«آن دگر گفت: در کشتی بودم، گوهری چون آفتاب پیدا آمد در روی دریا. یکی نظر کردم در آن گوهر، خواست نور چشمم را ربودن» (همان: ۱۸۴). «دیوانه‌ای بود مغیبات گفتی. به امتحان در خانه‌ای کردندیش، برونش یافتندی.» (همان: ۱۹۶). «اگر جهت مولانا نبود، من از حلب نخواستم بازگردیدن. اگر خبر آوردندی، که پدرت از گور برخاست و به ملتیه آمد که بیا تا مرا ببینی بعد از آن برویم به دمشق، البته نیامدمی»

(همان: ۱۶۸).

۸- حذف بخش آغازین روایت: تکنیک حذف بخشی از روایت و شروع آن از ادامه مسیر فکری گوینده، که شمس بسیار به کار برده است، در مکتب پست‌مدرنیسم نیز مورد توجه و استفاده بسیار است. گوینده با استفاده از این تکنیک، ذهن خواننده را به حضور در متن و تلاش برای پر کردن خلأهای درون متن فرامی‌خواند. فعل ماضی «گفت» در آغاز عبارت‌ها، که اشاره به فاعلی غایب و یا آغاز داستانی دارد که گوینده در ادامه به بیان آن می‌پردازد، در متن مقالات بسامد بالایی دارد.

«گفت دانشمندان را بدنام کردی جمله به این سماع. گفتم ندانستی که ظاهر نشود مگر به ایشان، نیک از بد و کافر از مسلمان؟ می‌گوید تو نیز به رقص به خدا رسیدی؟ گفت تو نیز رقصی بکن، به خدا برسی» (همان: ۲۱۴).

تکنیک‌های زبانی که شمس برای بیان تجربه‌های عارفانه خود در مقالات به کار می‌گیرد، به‌ویژه دو مورد آخر از مواردی که ذکر شد، در واقع همان شگردهایی هستند

که امروزه با عنوان جریان سیال ذهن^۱ در آثار نویسندگان مکتب‌های غربی مورد توجه و بررسی قرار گرفته است. شگرد سیال‌سازی ذهن به خصوص در مکتب‌های رمانتیسیسم، سمبولیسم و سوررئالیسم بسیار کاربرد داشته است. استفاده از این شگرد، در واقع رهیافتی برای نشان دادن حالات روحی شخصیت‌های یک اثر ادبی به مخاطب است. «به طور کلی جریان ذهن نویسنده از دو سطح تشکیل شده است؛ گفتار^۲ و پیش‌گفتار^۳. بخش پیش‌گفتار در واقع بخشی از ذهن نویسنده است که به صورت سانسور نشده، غیر قابل کنترل از جانب نویسنده و فاقد نظم و ترتیب منطقی در معرض دید مخاطب قرار می‌گیرد» (هامفری، ۱۹۶۵: ۳).

در خوانش مقالات شمس، مخاطب با متنی روبه‌روست که بسیاری از بخش‌های آن نظم منطقی، ترتیب زمانی و مکانی ندارد و در آنها جهش موضوعی بسیار دیده می‌شود. در مقالات با دو زمان درگیر هستیم، زمان واقعی که در آن اتفاقاتی در جریان هستند که همگی مربوط به عالم بیرونی و اشخاص حقیقی هستند و زمانی غیرواقعی که متعلق به حالات و اوقات ناهشیاری شمس است که سخن بر او غالب است و او مغلوب دنیای درونی خویش گشته است و این دو زمان، دو گونه زبان را به کار می‌گیرد تا معانی مختلف را ایجاد کند. «آن معنی که با سخن گفتن خاموش هنگام اندیشیدن تولید می‌شود، هر چند چون در زبان حضور عینی می‌یابد، چیز دیگری می‌شود یا هیئتی دیگر پیدا می‌کند، سایه همان معنی است و این فرق دارد با اندیشیدن توأم با سخن گفتن که یک مرحله است» (پورنامداریان، ۱۳۸۸: ۱۶۸).

در جریان سیال ذهن برای بازنمایی ذهن اشخاص، تکنیک‌های متفاوتی به کار گرفته می‌شود که مهم‌ترین این تکنیک‌ها عبارتند از: تک‌گویی درونی مستقیم^۴ و تک‌گویی درونی غیر مستقیم^۵. در تک‌گویی درونی مستقیم، مخاطب در نظر گرفته نمی‌شود و حتی نویسنده نیز کم‌ترین دخالت را دارد، چرا که او تنها جملات ذهنی خود را بازگو می‌کند. تک‌گویی درونی غیرمستقیم، ترکیبی از توصیف و روایت است که در

1. stream of consciousness
2. speech
3. prespeech
4. Direct Interior Monologue
5. Indirect Interior Monologue

آن نویسنده به بیان داستان‌هایی می‌پردازد و در تأویل و تفسیر آنها، باز به ضمیر ناخودآگاه خود بازمی‌گردد (پورنامداریان، ۱۳۸۸: ۲۳). هر دو تکنیک در مقالات شمس به کار گرفته شده و در متن، ابهامی هنری ایجاد کرده است. استفاده از این تکنیک‌ها، زبان مقالات را به زبان اتوبیوگرافی نزدیک کرده است. نویسنده تلاش می‌کند با ایجاد فضایی شعرگونه و ابهام‌آمیز، ذهن پریشان خود را در اثرش منعکس سازد و خواننده را به فضای ذهنی خود نزدیک کند. طبیعی است که در چنین فضایی نمی‌توان از نویسنده توقع داشت که اصول و قواعد نحوی و دستوری، اصول حاکم بر فصاحت و بلاغت کلام و یا حتی نظم منطقی اجزا و ارکان جملات را رعایت کند.

دکتر پورنامداریان در بحث از استفاده متفاوت از زبان در شعر عرفانی، در تفسیر گفته‌ای از عین‌القضات چنین می‌گوید: «وقتی موضوع تجربه و زمینه معنی از قلم و محسوسات و معانی و تجربه‌های عمومی و مشترک فراتر می‌رود، بیان آنها در زبان هنجار و طبیعی که در آن نشانه‌های زبانی، دال‌هایی هستند که به مدلول‌های معینی دلالت می‌کنند، ممکن نیست!» (همان: ۱۷۳)

عارف در حال و هوایی فرابشری قرار دارد و آنچه بر زبان می‌آورد، بازتاب تجربه‌هایی است که او در عالمی که در آن راه یافته، کسب کرده است؛ عالمی که فراتر از واقعیات ملموس بشری است. مناسب‌ترین زبان در بیان این تجربه‌های عارفانه، زبانی است که بتواند جنبه فراواقعی این تجربه‌ها را به مخاطب القا کند. کاربردهای خاص نحوی و دستوری (گراماتیک) در کنار ترکیبی مناسب از واژگان، می‌تواند به ایجاد و القای وجه فراواقعی متن کمک کند. اهمیت کاربردهای نحوی در ساخت زبان هنری، نخستین‌بار مورد توجه مدرنیست‌ها بوده است. «رومن یاکوبسن»، به ساختمان نحوی اشعار توجه کرد و به اهمیت آرایه‌های گراماتیک در ساخت زبان شعری پی برد. او ضمن جدا کردن سطح آوایی زبان شعر از سطح دستوری آن، ساختار فعل‌ها و ضمایر را از اسم‌ها جدا کرد و با مطالعه در ساختمان متغیرها و نامتغیرها، اهمیت ساختارهای گراماتیک و نحوی را در نقد و تحلیل زبان هنری مورد توجه قرار داد (مشرف، ۱۳۸۴: ۲۹۸).

گفتارهای شمس در مقالات، بیان احوال او از زبان ضمیر ناخودآگاه اوست و خود به این نکته معترف است که در بیان سخن، اراده‌ای و رای اراده او در کار است:

«ابلیس در رگ‌های بنی‌آدم درآید، اما در سخن درویش درنیاید. آخر متکلم، درویش نیست. این درویش فانی است، محو شده. سخن از آن سر می‌آید» (شمس‌الدین محمد تبریزی، ۱۳۸۵: ۱۷۳).

با توضیح و تفسیر ساختارشکنی شمس در حوزه زبان و بیان موارد آن همراه با شاهد مثال و در کنار آن با آوردن نقل قول‌هایی از تئورسین‌های معاصر و صحبت درباره جریان سیال ذهن و شگردهای آن در متن، به این نکته پی می‌بریم که مفاهیمی که هم‌اکنون مورد توجه محققان عرصه نقد ادبی و زبان‌شناسان قرار دارد، از جمله جریان سیال ذهن، مطابقت زبان دستوری با حوزه معنایی اثر، ساختارشکنی در قواعد دستوری و اصول کاربرد نشانه‌ها و... همان‌گونه که پیش از این توضیح داده شد، در متن مقالات شمس، اثری که سال‌ها پیش از شروع تحقیقات ادبی مدرن پدید آمده است، نمود کامل دارد و متون عرفانی کلاسیک به طور عام و متن مقالات شمس به طور خاص، دارای پتانسیل بالایی از دانش هستند که با خوانشی دوباره و دقیق‌تر، مخاطب را به کشف مطالبی تازه‌تر ناقل می‌سازند. مطالبی که هرچند به صورت نظریه‌ها و تئوری‌های مشخص در آن زمان مطرح نشده است، اما آگاهی به آنها وجود داشته است.

بررسی معنایی مقالات شمس

در این بخش، با بررسی گفتارهای مقالات در حوزه معنایی و ارائه شواهدی از متن اثر، به نوآوری‌های شمس در حوزه معنا در مقالاتش از جنبه‌های گوناگون خواهیم پرداخت و مواردی که اثر او را در حوزه معنایی از دیگر آثار حوزه عرفان متمایز می‌سازد، برخواهیم شمرد. یکی از نکات مهمی که از بررسی محتوای گفتارهای شمس در مقالات برمی‌آید این است که آنچه امروزه مورد توجه پژوهشگران در زمینه هرمنوتیک جدید است، در مقالات شمس مطرح شده است. شمس در جای‌جای مقالات، بر این موضوع تأکید دارد که خواننده با متنی باز روبه‌روست که لایه‌های گوناگون دارد و به تعداد خوانندگان آن، از آن اعاده معنا می‌توان کرد. گزاره‌ای که پایه و اساس تحقیقات پژوهشگران حوزه هرمنوتیک مدرن است.

شمس، نظریه محققان علم هرمنوتیک جدید را، قرن‌ها پیش در مقالات اینگونه مطرح می‌کند: او ابتدا مخاطب را متوجه این مطلب می‌کند که غیر از معنایی که او درک کرده است، معنای دیگری نیز وجود دارد.

«عالم خدا بس فراخ و بزرگ است، تو در حقه‌ای کردی که همین است که عقل من ادراک می‌کند. پس کار کسی که خالق عقل است، در عقل محصور کردی. آن نبی نیست که تو تصور کرده‌ای. آن نبی تو است، نه نبی خدا. نقش خود خواندی. نقش یار بخوان! ورق خود خواندی. ورق یار بخوان!» (شمس‌الدین محمد تبریزی، ۱۳۸۵: ۷۳۷).

و در ادامه درباره سخن خود صحبت می‌کند که معنای متفاوتی از آن متصور می‌شود و این را ناگزیر می‌داند چرا که زبان، ابزار مناسبی برای انتقال تمامی معنا نیست.

«حقیقت این سخن به ایشان نرسید، الا معنی‌ای به ایشان رسید که رنگشان دگر شد. تغییر آدمی را سببی باشد. هرآینه از بهر تفهیمشان سخن مکرر می‌کردم، طعن زدند که از بی‌مایگی سخن مکرر می‌کند. گفتم بی‌مایگی شماس است. این سخن من نیک است و مشکل. اگر صد بار بگویم، هر باری معنی دیگر فهم شود و آن معنی اصل، همچنان بکر باشد. عرصه معنی بس فراخ است. عرصه سخن بس تنگ است. این سخن را به گوش دگر شنو؛ به آن گوش مشنو که سخن مشایخ شنیده‌ای» (همان: ۱۶۸).

البته در این مفهوم که زبان عاجز از بیان معناست، شمس بر تجربه‌های عرفانی خویش تکیه دارد که متفاوت از سخن تئورسین‌های امروزی است. اما در گفتار بالا از شمس می‌بینیم که شمس، میان گوینده و شنونده سخن به واسطه یا واسطه‌هایی قائل است که هر بار خوانش و فهمی جدید از سخن او ایجاد می‌کنند.

«پل ریکور»، فیلسوف و ادیب برجسته فرانسوی و یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان هرمنوتیک ادبی، از این واسطه‌ها در قالب نسبتی سه‌گانه در سخن صحبت می‌کند و بیان می‌کند که «سخن، طریق آشکارگری ساحتی از واقعیت از راه مکالمه با کسی دیگر یعنی با مخاطب است. میان آن کس که حرف می‌زند، آن کس که می‌شنود و پاسخ می‌دهد و جهان موجود که از آن یاد می‌شود، نسبتی سه‌گانه وجود دارد» (ریکور، ۱۳۸۴:

۲۲). نقش اصلی در این نسبت سه‌گانه، در نگاه اول به نظر می‌رسد بر عهده‌گوینده سخن است که به بیان درک و یا بازتاب احساس خود از جهان می‌پردازد. این مطلب شاید در مورد متون تعلیمی و یا هر سخنی که گوینده آن هدفی خاص را دنبال می‌کند، مصداق داشته باشد، اما در مورد مقالات شمس، وجه غالب این نسبت سه‌گانه، خواننده است که با متنی باز و گشوده روبه‌رو است و از این‌روست که او اصل سخن و مقصود خود را از آن حتی پس از شنیده شدن، بکر می‌داند: «اگر صد بار بگویم، هر باری معنی دیگر فهم شود و آن معنی اصل، همچنان بکر باشد» (شمس‌الدین محمد تبریزی، ۱۳۸۵: ۱۶۸).

«مارتین هایدگر»، فیلسوف آلمانی قرن بیستم و صاحب کتاب مشهور «هستی و زمان»، تحت تأثیر تحصیلات آکادمیک خود در حوزه الهیات و فلسفه، نگاهی متافیزیکی به آثار ادبی داشته و اندیشه‌ها و آثار او، منشأ فکری بسیاری از متفکران هم‌عصرش از جمله میشل فوکو، ژاک دریدا، گادامر و بسیاری دیگر از هرمنوت‌های فرانسه بوده است. هایدگر معتقد بود که اصیل‌ترین شکل زبان، زبان آثار ادبی و به‌ویژه شعر است؛ زیرا حقیقت هستی در آن نمود بیشتری دارد. از طرفی او معتقد بود هیچ حقیقتی نمی‌تواند به طور کامل در زمانی خاص و کلماتی معین بگنجد و همواره بخشی از آن به صورت راز باقی خواهد ماند. چرا که ریشه واقعی اثر هنری، زندگی پدیدآورنده آن است و از آنجا که زندگی هر شخص سرشار از راز و رمز است، منشأ یک اثر هنری نیز همواره غیر قابل کشف می‌ماند (هایدگر، ۱۹۷۸: ۱۴۴).

این مطلب که ممکن نیست حقیقت (معنی) در کلمات معین بگنجد و زبان عاجز از کشیدن بار معناست، از دکترین‌های شمس تبریزی است که بارها در گفتارهای خویش با عبارات مختلف به آن اشاره می‌کند:

«عرصه سخن بس تنگ است. عرصه معنی فراخ است. از سخن پیشتر آ

تا فراخی بینی و عرصه بینی. بنگر که تو دور نزدیکی و یا نزدیک دوری!»

(شمس‌الدین محمد تبریزی، ۱۳۸۵: ۹۶).

«سخن من به فهم ایشان نمی‌رسد، تو بگو. مرا از حق تعالی دستوری

نیست که از این نظیرهای پست بگویم، آن اصل را می‌گویم بر ایشان

سخت مشکل می‌آید، نظیر آن اصل دگر می‌گویم، پوشش در پوشش

می‌رود تا به آخر، هر سخنی آن دگر را پوشیده می‌کند.» (شمس‌الدین محمد

تبریزی، ۱۳۸۵: ۷۳۲).

«گادامر»، شاگرد برجسته هایدگر، هر گونه سوپژکتیویسم و ابژکتیویسم را در قلمرو هنر و به تبع آن در فهم آدمی به چالش می‌کشد. او معتقد است که بین سوژه و ابژه شکافی وجود دارد که این شکاف امکان به وجود آمدن تفاسیر گوناگون را پدید می‌آورد. (طاهری، ۱۳۸۹: ۸۳). «ریکاردو دوتوری» (فیلسوف آلمانی و از دوستان و همکاران گادامر) معتقد است که تنوع تفاسیر مختلف و امکان درستی آنها را باید پذیرفت و این امر، نمایانگر تنوع امکانات خود اثر هنری برای تفسیر شدن به شکل‌های متفاوت و متنوع است و از آنجا که وجود اثر هنری، همان تفسیر شدن است، تفاسیر متنوع یک اثر در واقع نحوه‌های متفاوت وجود آن را به نمایش می‌گذارد. او بر همین اساس، موجودیت اثر هنری را وجود امکانات متنوع تفسیر آن می‌داند (همان: ۹۹).

تاویل‌پذیری و تنوع در تفسیر که هایدگر، گادامر و دیگران از آن سخن گفته‌اند، در متون عرفانی بسیار مصداق دارد؛ تا آنجا که می‌توان تاویل‌پذیری را یکی از ویژگی‌های اصلی آثار ادب عرفانی دانست. تمامی عارفان و محققان حوزه عرفان به ذکر این نکته پرداخته‌اند که سخن از حقیقت عشق گفتن در خور ادراک همگان نیست و مخاطب خاص خود را می‌طلبد. عین‌القضات همدانی در تمهیدات در بیان حقیقت و حالات عشق می‌گوید: «عشق‌ها سه گونه آمد، اما هر عشقی درجات مختلف دارد؛ عشقی صغیر است و عشقی کبیر و عشقی میانه. عشق صغیر، عشق ماست با خدای تعالی و عشق کبیر، عشق خداست با بندگان خود، عشق میانه دریغاً نمی‌یازم گفتن که بس مختصر فهم آمده‌ایم اما ان‌شاءالله که شمه‌ای به رمز گفته شود.» (همدانی، ۱۳۸۶: ۱۰۲).

عموم مردم همواره از دریافت مضامین و معانی عرفانی و تجربه‌های عارفانه بهره‌اندکی داشته‌اند؛ زیرا تجربه‌های عارفانه در لفظ نمی‌گنجد. «استیس» نیز در کتاب «عرفان و فلسفه» بر این نکته تأکید دارد که «بیان‌ناپذیری تجربه‌های عرفانی از ویژگی‌های عرفان در تمامی مکتب‌های فرهنگی و ادبی جهان است» (استیس، ۱۳۶۷: ۲۹۰). از این‌رو سخن عرفا برای مخاطبان ایشان، همواره در هاله‌ای از ابهام و رمز و راز است و همین ابهام، سبب زیبایی و دل‌نشینی سخن می‌شود؛ چرا که لذت درک متن

پس از تلاش بسیار برای ادراک آن، بیش از لذتی است که مخاطب از درک آنی متن می‌برد. در واقع می‌توان گفت، شگرد هنر، آشنایی‌زدایی است؛ یعنی دشوار کردن ادراک بیان از راه دشوار کردن قالب‌های بیانی.

«شکلوفسکی»، منتقد فرمالیست روس معتقد است بیان هنری و یا همان هنری کردن موضوع، از خود موضوع اهمیت بیشتری دارد. او هدف هنر را افزودن به مدت زمان ادراک حسی می‌داند و معتقد است که چون فراشد ادراک حسی درخور هدف و غایت زیبایی‌شناسی است، پس باید طولانی و دشوار شود (احمدی، ۱۳۸۸: ۳۰۹).

سخن از چندلایگی معنا را در بیان پر رمز و راز مقالات بسیار می‌توان دید. ادراک معنی هر بخش از مقالات به سختی امکان‌پذیر است، زیرا ابهام و تناقض در گفتارهای شمس بسیار است. مقالات شمس برخلاف بسیاری از متون عرفانی دیگر، به آموزش اصول تصوف و عرفان برای مریدان نمی‌پردازد و یا در پی خواهش یا سؤال شخصی پدید نیامده است. مقالات شمس را می‌توان به بخش‌ها یا اپیزودهای مجزایی تقسیم کرد که در هر اپیزود، شمس تیریزی همچون اسطوره‌ای در هاله‌ای از ابهام ظاهر شده و بخشی از زندگی و حالات روحی خود را به تصویر می‌کشد. تصاویری که گاه شخصیتی پر از تضاد را از شمس به خواننده نشان می‌دهد و مقالات شمس را از این منظر می‌توان نوعی شطحیات نیز دانست.

در بند قبل، وجود تناقضات در گفتارهای شمس را از ویژگی‌های متن مقالات برشمردیم. در توضیح بیشتر باید بگوییم که بر اساس متن مقالات می‌توان درباره شخصیت شمس چنین قضاوت کرد که ذهن شمس، ذهن بی‌قانونی است و این بی‌قانونی در مقالات او هم وارد شده است. او در پی نفی قواعد دنیا و رسم‌های معهود دنیایی است. حتی ویژگی‌های اخلاقی او همچون دیگر عارفان نیست. به عنوان نمونه، تواضع و فروتنی که از دید بسیاری از عارفان، شرط لازم در سیر و سلوک معنوی است، در بسیاری از گفتارهای او، نفی می‌شود و از بسیاری از سخنان او در مقالات، نوعی خودستایی برداشت می‌شود.

«آن شیخ را دیدم حیران می‌نگریست در من و آن دگر فرو رفته، سر فرو انداخته و آن دگر سجده می‌کرد پیایی، آن دگر در خاک می‌غلتید و آن دگر کفش بر سر می‌زد» (شمس‌الدین محمد تبریزی، ۱۳۸۵: ۲۴۸).

او در عین حال از شهرت و قبول عام می‌گریخته است و به گوشه‌گیری و تنهایی گرایش داشته است. در مواجهه با مخالفان خود گاه بسیار تند برخورد می‌کند و گاه به تنهایی پناه می‌برد و بیش از آنکه با مخاطب خود سخن گوید، با درون خویش در گفت‌وگوست؛ گفت‌وگوی با نفس. بسیاری از ارزش‌ها را ضد ارزش و بسیاری از ضد ارزش‌ها را ارزش می‌شمارد. گاه از ظاهر کلام او چنین برمی‌آید که به شریعت اعتنایی ندارد و آن را لازمهٔ رسیدن به حقیقت حق نمی‌داند و گاه بسیار متشرع جلوه می‌کند. موارد زیر، مثال‌هایی از گفته‌های متناقض او دربارهٔ شریعت است:

«مرا رسالهٔ محمد رسول‌الله سود ندارد. مرا رسالهٔ خود باید. اگر هزار رساله بخوانم که تاریک‌تر شوم» (همان: ۲۷۰).

«اگر من بر این پهلو خسبم تا روز قیامت، همچنین مرا هیچ زیان نکند، بلکه هر روز افزون‌تر و بهتر. با این همه آن روز که از من فوت شود (نماز) من می‌رنجم و تا شب خوش نباشم و آن روز که بگزارم خوشدل باشم و شادمان» (همان: ۷۵۵).

از دیگر ویژگی‌های منحصر به فرد مقالات، لحن تند شمس در انتقاد از دیگران است. شمس از حلاج، بایزید، ابوالقاسم قشیری و بسیاری دیگر از بزرگان به تندی انتقاد می‌کند که نمونه‌هایی از این انتقادات آورده شده است:

«منصور را هنوز روح تمام جمال ننموده بود و اگر نه، انالحق چگونه گوید؟ حق کجا و انا کجا؟» (همان: ۲۸۰).

«آن سخن که دی می‌رفت، چه جای ابایزید و جنید؟ و آن حلاج رسوای استاد نیز افتاده است، برگیریدش! که ایشان بر تن او مویی نباشند و آن ابوسعید و آنکه دوازده سال بیخ گیاه می‌خورد که اگر صد هزار سال

بیخ گیاه خورد، آن ره که او برگرفته بود، به این سخن بوی نبردی. چون با او سخن بگویی، گوید «ها؟» (شمس‌الدین محمد تبریزی، ۱۳۸۵: ۶۸۴).

«کمترین خبری از آن مصطفی صلی‌الله علیه و سلم، ندهم به صد هزار رساله‌های قشیری و قریشی و غیر آن. بی‌مزه‌اند، بی‌ذوق‌اند، ذوق آن را در نمی‌یابند» (همان: ۲۰۹).

به طور کلی شمس در مقالات، به مخاطب و به کیفیت پیام خود بی‌اعتناست و این یکی از سنت‌شکنی‌ها و آشنایی‌زدایی‌های اثر اوست؛ تا آنجا که گاه کلام او را همان‌طور که پیش از این گفتیم، می‌توان در رده شطحیات دانست. او از هنجارهای موجود در دیگر آثار ادبی عرفانی می‌گریزد و همچنان که خود را پایبند قوانین زندگی اجتماعی نمی‌کند، از پایبندی به قوانین حاکم بر نوشتار نیز می‌پرهیزد. این گریز از هنجار بی‌آنکه هدف شمس باشد، نوعی حس تهییج و زیبایی‌شناسی را در خواننده برمی‌انگیزد. این هنجارگریزی‌ها و سنت‌شکنی‌ها همان‌گونه که درباره آن صحبت کردیم، در هر دو حوزه زبان و معنا اتفاق می‌افتد. شمس خود به این ویژگی شخصیتی و رفتاری‌اش که کار و رفتار او همواره برعکس دیگران و خلاف روش معمول و متعارف است، معترف است.

«حجاج بن یوسف رحمت الله علیه، آری کار ما به عکس همه خلق باشد، هر چه ایشان قبول کنند، ما رد کنیم و هر چه ایشان رد کنند، ما قبول کنیم» (همان: ۲۸۸).

دو نمونه از ناهنجاری در معنا را می‌توان در این عبارت‌ها دید:

«موسی از فرعون فرعون تر بود. آن ولی بود، اما این از او ولی تر بود» (همان: ۱۷۶).

«کافران را دوست می‌دارم، از این وجه که دعوی دوستی نمی‌کنند.

می‌گویند: آری کافریم، دشمنیم.» (همان: ۲۹۸).

بسیاری از بخش‌های مقالات، فضای سوررئالیستی دارد که خاستگاه آنها در واقع ضمیر ناهشیار شمس بوده است. شمس، خود را در مقالات مغلوب سخن می‌داند نه غالب بر آن.

«بر این منوال می‌گفتم دی با خود و گرد خندق می‌گشتم. سخن بر من فرومی‌ریخت. مغلوب می‌شدم. زیر سخن می‌ایستادم از غایت مغلوبی»
(شمس‌الدین محمد تبریزی، ۱۳۸۵: ۳۲۱).

در اینجا ما با مرگ مؤلف و محوریت متن روبه‌رو هستیم. در هر اثر ادبی و هنری، توجه مستقیم به خواننده از بین می‌رود و نویسنده در واقع در متن اثر خود جلوه می‌کند. در اینگونه آثار، جهت‌گیری پیام به سوی خود پیام است. بسیاری از منتقدان ادبی، چه صورت‌گرایان و ساختارگرایان و چه آنان که از دریچه نشانه‌شناسی و علم تأویل جدید به آثار ادبی می‌نگرند، جنبه تک‌معنایی زبان ادبی را نادیده گرفته و استنباط معنی را یکسره به خواننده و ذهنیت او واگذار می‌کنند (پورنامداریان، ۱۳۸۹: ۲۲). اسلوب نوشتار مدرن، یک ارگانسیم واقعی و مستقل است که گرداگرد کنش ادبی رشد می‌کند و آن را به ارزشی بیگانه با قصدش می‌آراید. به آن دوگانگی وجودی می‌بخشد و به درون‌مایه واژه‌ها، نشانه‌های مبهم و حامل تاریخ و معنای دومی القا می‌کند که یا آن را به خطر می‌اندازد و یا نجاتش می‌دهد، به گونه‌ای که اندیشه، سرنوشت دومی پیدا می‌کند (بارت، ۱۳۷۸: ۱۰۴).

شمس در مقالات، بر گسترده بودن معنا تأکید می‌کند و از این‌روست که مخاطب را همواره از وجهی از وجوه معنا غافل می‌داند.

«ورقی فرض کن یک روی در تو، یک روی در یار، یا در هر که هست، آن روی که سوی تو بود خواندی، آن روی که سوی یار است هم بباید خواندن» (شمس‌الدین محمد تبریزی، ۱۳۸۵: ۷۲۶).

«این را یاد دارید که ورق خود را می‌خوانید، از ورق یار هم چیزی فروخوانید. شما را این سود دارد. این همه رنج‌ها از این شد که ورق خود می‌خوانید، ورق یار هیچ نمی‌خوانید» (همان: ۷۳۱).

در عصر حاضر، نخستین کسی که بر گستردگی معنا توجه کرد، «ریکور» بود. او بر این باور است که «هر متنی به روی تأویل گشوده است. اما هر متنی نیز تأویل را تا آن حد که مقاومت می‌کند، محدود می‌سازد. کنش تأویل اینجا معادل است با هم‌نهادی از عناصر ناهمگن یک گردآوری عوامل متنوع که به هیچ‌رو فقط وابسته به زمان نیست.

زبان می‌تواند خود را تا آن حد گسترش دهد که دیگر بتواند برای همیشه طنین‌های تازه را درون خود کشف کند. تخیل زبان‌شناسانه از راه نیروی زنده‌استعاره‌سازی، آفریننده و بازآفریننده معنا است. زبان، دستخوش جهش‌ها و دگرگونی‌های آفریننده است» (ریکور، ۱۳۸۴: ۷۱)

در گفتارهای مقالات، همه‌جا حضور شمس را به عنوان شخصیتی پویا، دچار اضطراب‌های وجودی و تخیل خیال‌می‌بینیم و از این‌روست که اثر او را اثری آفریننده و بازآفریننده معنا، در تقابل با مخاطب‌های گوناگون در اعصار گوناگون درمی‌یابیم.

روان‌شناسی خردگرای قرن هفده بر این باور بود که نیروهای شناختی، انسان‌ها را قادر می‌سازند که به قضاوت درباره آن مقوله‌هایی بپردازند که از طریق حواس حاصل می‌شوند و این به منزله آن است که به ذهن فرصت فعال شدن داده می‌شود تا از درون خود، مفاهیم و ایده‌های معقولی را ساخته و پرداخته نماید و در قالب قاعده‌ها، الگوها، سرمشق‌ها و نمونه‌های بارز و تمهیداتی که روابط علت و معلولی، جزء و کل، نسبت و تقارن، کاربرد خاص، وحدت اشیا و سایر ویژگی‌های گشتالتی و به طور کلی پنداشتی عام و جامع را فراهم می‌آورند، عرضه نماید (چامسکی، ۱۳۸۲: ۳۴۷).

مقالات شمس، نمونه‌ای از تراوشات ذهنی انسانی است که سعی دارد تجربه‌ای درونی را به بیرون عرضه کند؛ تجربه‌ای که تابع روابط علت و معلولی و چارچوب زمان و مکان نیست و ابهامی که در سخن او دیده می‌شود، از آن جهت است که زبان ابزار مناسبی برای بیان همه اندیشه‌ها نیست. در بخش‌های مختلف مقالات شمس، به جملاتی برمی‌خوریم که عدم قطعیت معنی در آنها وجود دارد. نظریه عدم قطعیت معنی در هرمونتیک جدید، به تشریح این موضوع می‌پردازد که ذهن خواننده متغیر است و معنی متن ثابت نیست، بلکه همواره در نوسان است. «در دوران جدید، اندک‌اندک این مسئله هم مطرح شد که آیا اساساً زبان می‌تواند معنا یا لااقل همه معنا را منتقل کند؟» (شمیسا، ۱۳۸۸: ۲۷۱-۲۷۳) و این مطلبی است که شمس در ابتدای بسیاری از گفتارهای خود، ذهن مخاطبش را متوجه آن می‌سازد.

«عرصه سخن بس تنگ است. عرصه معنی فراخ است. از سخن پیشتر آ

تا فراخی بینی و عرصه بینی. بنگر که تو دور نزدیکی و یا نزدیک دوری!»

(شمس‌الدین محمد تبریزی، ۱۳۸۵: ۹۶).

در مقالات شمس، همچنان که ویژگی شخصیتی او هم هست، با چند لایه روبه‌رو هستیم. هر عبارت از گفتارهای او دارای معنایی اولیه و معنایی ثانویه است و البته این ذات زبان هنر است که در هاله‌ای از ابهام و رمز پیام خود را پنهان سازد. او کسی را شنونده واقعی سخن خود می‌داند که با وجود او به وحدت رسیده باشد و جزیی از روح شمس گشته باشد؛ کسی که تجربه‌های روحانی شمس را تجربه کرده باشد و این کس ممکن است سال‌ها بعد از او ظهور کند و یا سال‌ها پیش از او حضور داشته باشد. «نورمن هالند، منتقدی است که به روان‌کاوی متون پرداخته است و بین ناخودآگاه متن و ناخودآگاه خواننده ارتباط ایجاد می‌کند و مدار بحث‌های او بر هویت خواننده است.» (شمیسا، ۱۳۸۸: ۲۶۸).

منتقدان مکتب ژنو از جمله «ژرژ پوله» (۱۹۰۲-۱۹۹۱ م.) و «ژان پیر ریشارد» (۱۹۲۲ م.)، به نقد در زمینه ادبیات با پیروی از روش پدیدارشناسانه، شهرت بسیار دارند. از نظر ایشان، هر متن ادبی، یک پدیدار محسوب می‌شود که محصول ذهن پدیدآورنده است و برای شناخت و درک حقیقی متن، خواننده نباید به دانسته‌های خود درباره مؤلف تکیه کند؛ بلکه بدون هر گونه پیش‌داوری یا جانب‌داری، صرفاً به اثر به منزله پدیداری که حاصل تعامل ذهن شاعر یا نویسنده با جهان خارج است، بنگرد و بکوشد از طریق متن، به شناخت ذهنی شاعر یا نویسنده از دنیای پیرامون خود نایل آید. از این‌رو پدیدارشناسی در ادبیات، بیشتر هدف خود را متوجه رسیدن به ذهنیت منحصر به فرد شاعر یا نویسنده و نگاه او به جهان کرده است (شایگان‌فر، ۱۳۸۴: ۱۸۲-۱۸۳) که از این منظر نیز گفتارهای شمس در مقالات قابل بررسی است.

نتیجه‌گیری

شمس در گفتارهای مقالات، از شگردهایی بهره برده است که اکنون سال‌ها پس از روزگار او، فنون و گاه نظریه‌های مورد بحث منتقدان پست‌مدرن، زبان‌شناسان و

۵۲ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و دوم، بهار ۱۳۹۳

نظریه پردازان هرمنوتیک جدید است. فنونی که از طرفی مخاطب را با نویسنده در اندیشه و حالات همسو می‌سازد و به درک بهتری از متن می‌انجامد و از سوی دیگر، مخاطب را با متنی باز و در حاله‌ای از ابهام و حیرت روبه‌رو می‌کند و دریافت معنای نهایی را به او واگذار می‌کند.

هنجارگریزی‌ها و نرم‌سبیزی‌های شمس در وجه زبانی و فرازبانی اثر او که البته برخاسته از ویژگی‌های شخصیتی اوست، به زیبایی متن او افزوده و آن را از آثار هم‌عصرش متمایز ساخته است؛ تا آنجا که نثر مقالات را می‌توان در چهارچوب قواعد علوم ادبی امروزی بررسی کرد و نظریات شمس را در باب سخن، لفظ و معنا، می‌توان در رده نظریه‌های هرمنوتیک جدید به شمار آورد. از این‌روست که شمس را نه تنها عارفی وارسته که متفکری پیش‌رو می‌دانیم که فراتر از ابعاد زمانی و مکانی روزگارش زیسته و سخن گفته است.



منابع

- ابوزید، نصر حامد (۱۳۸۰) معنای متن: پژوهشی در علوم قرآن، ترجمه مرتضی کریمی نیا، تهران، طرح نو.
- احمدی، بابک (۱۳۸۷) مدرنیته و اندیشه انتقادی، چاپ هفتم، تهران، مرکز.
- (۱۳۸۸) حقیقت و زیبایی (درس‌های فلسفه هنر)، چاپ هفدهم، تهران، مرکز.
- استیس، والتر (۱۳۶۷) عرفان و فلسفه، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، چاپ سوم، تهران، سروش.
- اسماعیلی، عصمت و مونا علی‌مددی (۱۳۸۵)، «سوررئالیسم و مقالات شمس تبریزی»، ماه‌نامه پژوهشی حافظ، شماره ۳۳.
- افلاکی، احمد (۱۳۶۲) مناقب‌العارفین، به کوشش تحسین یازجی، چاپ دوم، تهران، دنیای کتاب.
- بارت، رولان (۱۳۷۸) درجه صفر نوشتار، ترجمه شیرین‌دخت دقیقیان، تهران، هرمس.
- (۱۳۸۲) لذت متن، ترجمه پیام یزدانجو، تهران، مرکز.
- بودریار، ژان و دیگران (۱۳۷۴) سرگستگی نشانه‌ها: نمونه‌هایی از نقد پسامدرن، ترجمه بابک احمدی و دیگران، با گزینش و ویرایش مانی حقیقی، تهران، مرکز.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۶۴) داستان پیامبران در کلیات شمس (شرح و تفسیر عرفانی داستان‌ها در غزل‌های مولوی)، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- (۱۳۸۸) در سایه آفتاب (شعر فارسی و ساخت‌شکنی در شعر مولوی)، چاپ دوم، تهران، سخن.
- (۱۳۸۹) خانه‌ام ابری است، چاپ سوم، تهران، مروارید.
- چامسکی، نوآم (۱۳۸۲) افق‌های نو در بررسی زبان و ذهن، ترجمه علی میرعمادی، تهران، مؤسسه خیریه فرهنگی آموزشی شهید مهدوی.
- خلیلی جهان‌تیغ، مریم (۱۳۷۸) «ابهام هنری در سخن شمس تبریزی». ۲۲۷-۲۴۶ در مجموعه مقالات همایش بزرگداشت شمس تبریزی، گردآورنده وحید آخرت دوست. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ریکور، پل (۱۳۸۴) زندگی در دنیای متن: شش گفت‌وگو، یک بحث، ترجمه بابک احمدی، چاپ چهارم، تهران، مرکز.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۹) ارزش میراث صوفیه، چاپ چهاردهم، تهران، امیرکبیر.
- سپهسالار، فریدون (۱۳۲۵) رساله سپهسالار، به تصحیح سعید نفیسی، چاپ دوم، تهران، اقبال.
- شایگان‌فر، حمیدرضا (۱۳۸۴) نقد ادبی، چاپ دوم، تهران، دستان.
- شمس‌الدین محمد تبریزی (۱۳۴۹) مقالات شمس، به تصحیح و تحشیه و مقدمه احمد خوشنویس، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطایی.
- (۱۳۸۵) مقالات شمس تبریزی، با تصحیح و تعلیق محمدعلی موحد،

چاپ سوم، تهران، خوارزمی.

شمیسا، سیروس (۱۳۸۸) نقد ادبی، چاپ سوم، تهران، میترا.

صاحب‌الزمانی، ناصرالدین (۱۳۵۱) خط سوم، تهران، عطائی.

صرفی، محمدرضا (۱۳۷۸). «تلقی شمس تبریزی از زبان». ۵۱۴-۵۲۹ در مجموعه مقالات همایش

بزرگداشت شمس تبریزی، گردآورنده وحید آخرت دوست. تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

طاهری، رضا (۱۳۸۹) زیباشناسی در هرمنوتیک گادامر، تهران، نگاه معاصر.

فالر، راجر و دیگران (۱۳۸۶) زبان‌شناسی و نقد ادبی، ترجمه مریم خوزان و حسین پاینده، چاپ سوم،

تهران، نی.

مرتضایی، جواد (۱۳۸۹) اندیشه و زبان در مقالات شمس، تهران، علمی و فرهنگی.

مستشارنیا، عفت (۱۳۷۸) «ویژگی‌های ساختاری مقالات شمس». ۸۵۶-۸۷۳ در مجموعه مقالات

همایش بزرگداشت شمس تبریزی، گردآورنده وحید آخرت دوست. تهران: انجمن آثار و مفاخر

فرهنگی.

مشرف، مریم (۱۳۸۴) نشانه‌شناسی تفسیر عرفانی، تهران، ثالث.

نویا، پل (۱۳۷۳) تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران، نشر دانشگاهی.

همدانی، عین‌القضات (۱۳۸۶) تمهیدات، با مقدمه و تصحیح عقیف عسیران، چاپ هفتم، تهران،

منوچهری.

Humphrey, Robert (1965) Stream of consciousness in the modern novel, USA: University Of California Press.

Heidegger, Martin (1978) Basic Writings from Being and Time to The task of thinking, Edited by David Farrell Krell, London: Routledge & Kegan Paul Ltd..

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی